**اصول: استصحاب، جلسه 33: دوشنبه 01/09/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

کلام صاحب کفایه را می‌خواندیم. ایشان فرمودند که: «و أمّا الفعل‏ المقيّد بالزمان: فتارة يكون الشكّ في حكمه من جهة الشكّ في بقاء قيده؛ و طورا مع القطع بانقطاعه و انتفائه من جهة اخرى، كما إذا احتمل أن يكون التقييد به إنّما هو بلحاظ تمام المطلوب لا أصله.» خب اینها را توضیح دادیم.

«فإن كان من جهة الشكّ في بقاء القيد، فلا بأس باستصحاب قيده من الزمان، كالنهار الّذي قيّد به الصوم- مثلا-، فيترتّب عليه وجوب الإمساك و عدم جواز الإفطار ما لم يقطع بزواله، كما لا بأس باستصحاب نفس المقيّد، فيقال: إنّ الإمساك كان قبل هذا الآن في النهار، و الآن كما كان، فيجب، فتأمّل.»

عرض کردم فتأمّل اشاره به این هست که این بحث استصحاب تعلیق در موضوع اینجا می‌آید آیا نمی‌آید. این ان قلت و قلت‌هایی که، حالا اینها را بعداً توضیح می‌دهم. من فعلاً دارم طرح بحث‌های مختلفی که باید در این بحث، بحث کنیم را طرح می‌کنم.

«و إن كان من الجهة الاخرى» اگر شک ما از جهت دیگر باشد.

«فلا مجال إلّا لاستصحاب الحكم في خصوص ما لم يؤخذ الزمان فيه إلّا ظرفا لثبوته، لا قيدا مقوّما لموضوعه، و إلّا فلا مجال إلّا لاستصحاب عدمه فيما بعد ذاك الزمان، فإنّه غير ما علم ثبوته له، فيكون الشكّ في ثبوته له أيضا شكّا في أصل ثبوته بعد القطع بعدمه لا في بقائه.»

خب تا اینجا عبارت را خوانده بودیم. خب ایشان می‌فرمایند در جایی که زمان، ظرف ثبوت حکم هست استصحاب بقای حکم را می‌شود کرد، ولی اگر زمان قید مقوّم موضوع باشد استصحاب را نمی‌شود کرد، چون موضوع عوض شده، آن موضوعی که یقین بهش داشتیم، آن الآن دیگر نیست، آن موضوعی که الآن شک داریم قبلاً نبوده، دو تا موضوع مختلف هست.

«لا يقال: إنّ الزمان لا محالة يكون من قيود الموضوع و إن اُخِذ ظرفا لثبوت الحكم في دليله، ضرورة دخل مثل الزمان فيما هو المناط لثبوته، فلا مجال إلّا لاستصحاب عدمه.»

ایشان می‌فرماید که شما زمان را اگر در لسان دلیل ظرف هم اخذ شده باشد، قطعاً قید موضوع هست، چون بالأخره زمان دخالت دارد در مناط ثبوت حکم آنها. بنابراین استصحاب ثبوت حکم را نمی‌شود کرد، چون به هر حال زمان دخالت دارد، دخالت که داشت زمان، فعل مقید به یک زمان غیر از فعل مقید به زمان دیگری هست. پس ما استصحاب عدم را نسبت به این، عدم حکم برای این فعل مقید به زمان باید بکنیم.

«فإنّه يقال: نعم، لو كانت العبرة في تعيين الموضوع بالدقّة و نظر العقل؛» حرف شما درست است، به شرطی که ایشان خلاصه می‌فرمایند که زمان ولو به نظر دقیق دخالت در موضوع دارد. ولی به نظر عرفی می‌تواند دخالت در موضوع نداشته باشد.

«و أمّا إذا كانت العبرة بنظر العرف فلا شبهة في أنّ الفعل بهذا النظر موضوع واحد في الزمانين»

در جایی که ظرف در نظر گرفته شده باشد این موضوع ثابت هست.

«قطع بثبوت الحكم له في الزمان الأوّل، و شكّ في بقاء هذا الحكم له و ارتفاعه في الزمان الثاني، فلا يكون مجال إلّا لاستصحاب ثبوته.»

«لا يقال:»

اینجا این لا یقال اشاره به کلامی هست که مرحوم نراقی در این بحث دارند که این کلام مرحوم نراقی بعداً به شکل پیشرفته‌تری در کلام آقای خویی تعارض استصحاب جعل و عدم مجعول شده و منشاء شده که ایشان استصحاب در احکام کلیه را قائل نباشند. این بحث معروفی که ما قبلاً هم بحثش را کردیم از این کلام مرحوم نراقی گرفته شده، حالا در این حدی که در کلام مرحوم نراقی هست اینجا صحبت می‌کنیم. حالا من عبارت مرحوم آخوند را می‌خوانم، ولی این بحث را دیگر اینجا بحث نمی‌کنیم. چون آن بحث دقیقش همان بحث‌هایی هست که در کلام مرحوم آخوند و بعد از کلام آقای صدر و اینها بود که ما قبلاً بحثش را کردیم در جریان استصحاب در شبهات حکمیه.

«لا يقال: فاستصحاب كلّ واحد من الثبوت و العدم يجري»

ایشان می‌گوید یک موقعی ما ممکن است زمان را در نظر بگیریم.

«لثبوت كلا النظرين، و يقع التعارض بين الاستصحابين، كما قيل.»

ما یک موقعی، ما ممکن است هم استصحاب ثبوت کنیم، هم استصحاب عدم بکنیم، به ملاحظۀ این‌که ببینید ما نمی‌دانیم این در زمان دوم، حالا اصل تقریبی که مرحوم آقای خویی مطرح کردند که تقریب را. حالا این عبارت اینجا باشد من عبارت را بعداً می‌خوانم و در موردش توضیح می‌دهم. حالا یک نکاتی در مورد بحث قبل می‌خواهم طرح کنم، آن را طرح می‌کنم بعد این یک تکۀ کلام مرحوم نراقی را بعداً در موردش صحبت می‌کنیم. خب در کلمات مرحوم آخوند یک بحثی بود، ایشان فرمودند که ما در، یک حرکت قطعیه داریم، یک حرکت توسطیه داریم. و در حرکت قطعیه آن اشکالی که در استصحاب زمان هست در حرکت قطعیه است که زمان متصرّم هست، و زوال یک جزئش باید تحقق پیدا کند تا جزء دیگر تحقق پیدا کند. تحقق هر جزء متوقف بر زوال جزء دیگر است، همه با همدیگر در یک جا جمع نمی‌شوند. ایشان فرمودند این در جایی هست که ما حرکت را، حرکت قطعیه تصور کنیم. اما اگر حرکت را، حرکت توسطیه در نظر بگیریم و آن حرکت توسطیه این هست که این‌که زمان، این‌که متحرّک در بین این دو مبداء و منتها هست. متحرّک در بین مبداء و منتها بودن یک وصف ثابتی هست. یعنی ثبوت دارد. اینجور نیست که، یعنی این متحرک فرض کنید یک ساعت در بین مبداء و معاد هست این یک ساعت یک وصف ثابت بین مبداء و منتها بودن را واجد هست. نسبت به قطعات زمان که در نظر بگیریم هر قطعه‌ای را که در نظر بگیریم آنها با همدیگر جمع نمی‌شوند. ولی این وصف، وصف بین مبداء و منتها بودن، این وصف در بین مبداء و منتها بودن در کل زمان حرکت به نحو مستمر و ثابت در حق متحرک صدق می‌کند. بنابر این اگر موضوع حکم ما حرکت توسطیه باشد، شارع اگر گفته باشد اگر شما این حرکت توسطیه را دارا بودید، کسی که در بین مبداء و منتها هست فلان کار را باید بکند. این ثواب دارد. بنابراین اگر من شک کردم که به آن نهایت رسیده یا به آن نهایت نرسیده. در نتیجه شک می‌کنم وصف در بین مبداء و منتها بودن هنوز باقی هست یا هنوز باقی نیست. دیگر آن اشکال به اصطلاح زمان و تدریجی بودن زمان اصلاً آنجا نمی‌آید. این کلامی هست که مرحوم آقای آخوند می‌فرمایند.

مرحوم آقای صدر اینجا خودشان یک راه حلی برای حل آن مشکلۀ استصحاب در زمانیات مطرح می‌کنند. راه حل را حالا بعداً طرح می‌کنیم و ایشان می‌گویند بدون این راه حل ما اینجا مشکلۀ ما حل نمی‌شود، ولو حرکت، حرکت توسطیه هم باشد در حرکت توسطیه موضوع این حرکت یک امر کلی هست و این امر کلی یعنی در. شما بین مبداء و منتها بودن یک موقعی در نقطۀ الف هستید بین مبداء و منتها هستید. یک موقعی در نقطۀ ب هستید بین مبداء و منتها هستید. بین مبداء و منتها بودن یک کلی هست که مصادیق عدیده دارد. ما بنابراین اشکال زمان هنوز باقی است. این اشکالی هست که مرحوم آقای صدر اینجا مطرح کردند. حالا ما می‌خواهیم ببینیم آیا اینجا واقعاً یک کلی ما اینجا داریم، همچنان که مرحوم آقای صدر مطرح فرمودند یا نه این یک شخص هست.

شاگرد: استصحاب کلی را ایشان می‌گوید استصحاب را می‌شود فرض کنیم؟

استاد: می‌گوید اگر استصحاب باشد، می‌شود استصحاب کلی قسم ثالث. مشکل این هست. کلی باشد می‌شود استصحاب کلی قسم ثالث و جاری نمی‌شود. اگر فرد در نظر بگیریم آن فرد استصحابش جاری است. خب من این اصل طرح بحث. در این بحث من مقدمتاً یک نکتۀ دیگری را می‌خواهم طرح کنم تا بعد برسم به این کلام مرحوم آقای آخوند و مرحوم آقای صدر، ببینیم کدام یک از این دو بزرگوار با فرمایشاتشان می‌توانیم موافقت کنیم؟ ببینید گاهی اوقات مثلاً زید را در یک حالتی ما در نظر بگیریم آن بحثی که اینجا در بحث استصحاب فرد مردد ما گاهی اوقات اشکال می‌کردیم که بعضی از مشکلات استصحاب فرد مردد در جایی که یک استصحاب شخصی باشد در دو حالت مختلف باشد آن هم می‌آید. ما می‌گوییم زید اگر این کار را انجام داده باشد قطعاً عادل نیست. اگر این کار را انجام نداده باشد قطعاً عادل است. یا لا اقل در عادل بودنش یقین به خلاف نداریم. بنابراین اگر استصحاب فرد مردد مشکل داشته باشد استصحاب یک فرد در دو حالت مردده هم مشکل خواهد داشت. اینجا آن سؤالی که من می‌خواهم مطرح کنم آن این است که ضابطۀ فرد و حالت. یعنی چی است؟ مثلاً مهم است که ما در جایی که شک، دو حالت مختلف وجود دارد، این را باید فرد در نظر بگیریم یا حالت باید در نظر بگیریم؟ یعنی زید عالم، ما مثلاً زید را می‌دانیم. زید اگر عالم باشد یک حالتی را دارد. اگر جاهل باشد آن حکم را ندارد. ما بگوییم زید عالم یک فرد است، زید جاهل فرد دیگری است. آن حالات آیا آن شیء را متعدد می‌کند یا متعدد نمی‌کند. ملاک متعدد کردن فرد چی است؟ آیا تعدد حالات به تعدد فرد می‌انجامد یا نمی‌انجامد؟

پاسخ مطلب این است که چون در بعضی از، در همان استصحاب فرد مردد و اینها در شبهۀ عبائیه در بحث شبهۀ عبائیه که استصحاب فرد مردد به تناسب شبهۀ عبائیه مطرح شده یک صحبت‌هایی آنجا شده که مثلاً آیا به وسیلۀ تعدد مکانی شیء را دو فرد می‌کند یا دو فرد نمی‌کند. در کلام آقای شهیدی نقل کرده از بعضی از آقایان که وقتی آن شیء مکانش متعدد شد، دو تا نمی‌شود. اگر مثلاً. اینجور میزان تعدّد فرد چی است؟ پاسخ مطلب این است که ما آنجا هم من اشاره کردم وارد بحثش نشدم. این بحث چندان به نظر می‌رسد که طبق مبانی ما اهمیتی ندارد وارد آن بحث شدنش. توضیح ذلک این‌که، من یک موقعی حکم مال صرف الوجود هست ما این نکته را ابتدا عرض بکنم. ما عرض کردیم که استصحاب در کلی قسم ثالث اگر به نحو صرف الوجود، حکم مال صرف الوجود باشد ما اختیار کردیم جاری می‌شود. اگر به نحو مطلق الوجود باشد جاری نمی‌شود. مهم این است که آیا حکم نسبت به حالات جنبۀ صرف الوجودی دارد یا مطلق الوجودی؟ مثلاً نجاست، شما می‌گویید این نجاست اگر در طرف شرقی باشد قطعاً الآن موجود است. اگر در طرف غربی باشد الآن قطعاً موجود نیست. بنابراین مثلاً این استصحاب را استصحاب فرد مردد تلقی بکنیم. این اشکالی هست. بعضی‌ها گفتند نه استصحاب فرد مردد نیست، استصحاب شخصی است. چون تعدد مکان شیء را متعدد نمی‌کند.

مطلب این است که اینجا باید دید، حکم نجاست آیا به تعدد مکان متعدد می‌شود؟ نجس فی هذا المکان یک حکم دارد، نجس فی ذاک المکان حکم دیگری دارد؟ دو تا حکم دارد؟ یا یک حکم هستند؟ در جایی که نجاست‌ها دو تا حکم داشته باشند و منحل بشوند در عالم انحلال، منحلل بشوند، به تعدد اماکن. حالا اسمش را شما هر چی می‌خواهید بگذارید. اسمش را می‌خواهید استصحاب فرد بگذارید، استصحاب کلی بگذارید، استصحاب شخصی بگذارید. آن استصحاب فرد مردد اینجا می‌آید. چون مشکل این هست که آن فردی که یک فردش را ما یقین به بقاء نداریم، فرد دیگرش را یقین به حدوث نداریم. علی ای تقدیر حکم استصحاب اینجا باقی نیست. اینجا اگر هم این را شخص بگیریم. ما اینجور می‌گوییم، این شخص خاص نسبت به آن شخص مقید به این مکان خاص با شخص مقید به آن مکان خاص فرض این است که دو تا حکم دارند. شخص مقید به این مکان با شخص مقید به آن مکان دو تا حکم دارند.

شاگرد: ؟؟؟ ۱۹:۳۳ استصحاب کلی است درست است دیگر؟

استاد: حکم را نسبت به مکان متعدد فرض کردیم. یعنی مکان منشاء تعدد حکم شده باشد. اگر مکان منشاء تعدد حکم شده باشد ما دقیقاً همان کلامی که مرحوم، حالا بحث نظر عرفی را کار ندارم، آن نظر عرفی ممکن است آن تفاوت داشته باشد. حالا توضیح این را می‌دهم. ببینید ما می‌گوییم که نجاست در مکان شرقی، ما می‌گوییم این نجاست اگر در مکان شرقی باشد چون شستمش الآن دیگر موجود نیست. اگر در مکان غربی باشد الآن ممکن است موجود باشد. ما می‌گوییم نجاست در مکان شرقی با نجاست در مکان غربی دو تا نجاست است، یا یک نجاست است؟ دو تا که می‌گوییم یعنی کلمۀ نجاست، حکم شرعی که نجاست هست، آیا به عدد اماکن هم منحل می‌شود؟ اگر منحل می‌شود انحلالی است؟ انحلالش به لحاظ مکان هم هست، خب این حالا شما هر جور می‌خواهید تعبیر کنید. بحث را باید اینجوری مطرح کنید که آیا نجاست اگر در مکان شرقی باشد یا در مکان غربی باشد دو تا نجاست. اگر صرف الوجود این شیء موضوع نجاست باشد، یعنی آن مکان تعدد نیاورد. عبای من چه در طرف شرقی باشد چه در طرف غربی باشد یک نجاست شارع برایش جعل کرده است. آن نجاست واحدی که برای این عبای من جعل شده است، چه در طرف شرقی باشد چه در طرف غربی باشد آن را من استصحاب می‌کنم. بحث سر این هست که عمدۀ قضیه این است که آیا آن قیدی که مورد نظر قرار می‌دهیم، آن قید نسبت به آن قید حکم متعدد می‌شود؟ یا حکم متعدد نمی‌شود. اسمش را هر چی می‌خواهید بگذارید بگذارید، آن خیلی این بحث این‌که اسمش را استصحاب فرد می‌خواهید بگذارید، یا استصحاب کلی می‌خواهید بگذارید، استصحاب فرد مردد می‌خواهید بگذارید، اینهایش خیلی مهم نیست. چون مهم این است که آیا تعدد، حالا به نظر دقی که ما می‌خواهیم. البته به نظر عرفی که آن یک حرف دیگر است که ما می‌خواهیم بگوییم، مگر آن بحث را به اینجا برگردانیم که آیا عرف در جایی که یک شیء تغایرش به مکان هست، این تعدد فردی می‌بیند یا نمی‌بیند، یعنی آن بحث را اصلاً بازگشت بدهیم به بحث تحلیل نظر عرف که آیا عرف در جایی که یک شیء فقط تغایرش به تغایر مکانی هست، این را متعدد می‌بیند یا نمی‌بیند؟ آن عیب ندارد.

شاگرد: در مذاق عرف نمی‌بیند. عرف واقعاً نمی‌بیند.

استاد: نه می‌گویم آن عیب ندارد. نه حالا من بحث‌های صغروی‌اش را نمی‌خواهم بحث کنم، بحث‌های کبروی قضیه را می‌خواهم مطرح کنم. می‌خواهم بگویم که عمدۀ قضیه یا باید، یعنی دو تا نکته است. یک نکته این‌که آیا حکم خودش یعنی به نظر دقی که در نظر بگیریم، نظر دقی تابع این هست که حکم با توجه به آن قیدی که مورد نظر ما هست، مثلاً قید مکان، آیا واقعاً متعدد می‌شود یا متعدد نمی‌شود؟ ممکن است بگوییم که این لباس من چه در مکان شرقی باشد چه در مکان غربی باشد هر جا می‌خواهد باشد این لباس متعدد نمی‌شود. که حالا این، در مثال عبا که مطرح بود قسمت شرقی لباس و قسمت غربی لباس دو تا نجاست است. نجاست این قسمت غیر از نجاست این قسمت است. ببینید بحث سر این بود که من نمی‌دانم قسمت بالای لباس نجس شده است یا قسمت پایین لباس نجس شده است. قسمت بالای لباس نجس شده باشد یک نجاست است، قسمت پایین لباس نجس شده باشد یک نجاست دیگری هست دیگر. اینها نجاست‌ها متعدد است.

شاگرد: سنخش که فرق نمی‌کند که

استاد: سنخش فرق نکند. فردش فرق می‌کند، می‌شود کلی دیگر. یعنی دو تا فرد مختلف، عرفاً هم متعدد است. این‌که در آن بحث استصحاب کلی فرد، شبهۀ عبائیه که بعضی خواستند این را استصحاب فرد تلقی کنند نه استصحاب فرد نیست، استصحاب فرد مردد است. یعنی استصحاب شخصی نیست. چون قسمت بالای عبا یک نجاست دارد، قسمت پایین عبا یک نجاست دیگری دارد، به هم ربطی ندارند. هر قسمت، هر چیزی با نجاست برخورد بکند نجس می‌شود. ممکن است قسمت بالا نجس باشد، آن قسمت را باید شست، قسمت پایین نجس باشد آن قسمت را باید شست. هر کدام حکم جدایی دارد، وجوب غَسْل قسمت بالا غیر از وجوب غَسْل قسمت پایین است، با هم ربطی ندارند.

شاگرد: نسبت به ؟؟؟ بعد از نماز صرف الوجود است

استاد: آها آن یک بحث دیگر است. این را می‌خواهم بگویم. نسبت به آن احکام خاصی که در نظر می‌گیریم اگر صرف الوجود نجاست دخالت داشته باشد ولو کلی باشد ما چون در کلی قسم ثالث است، در صرف الوجودش استصحاب را جاری می‌کنیم در مبنای ما نسبت به آن تفاوت ندارد. این‌که مبنای ما را پایش را وسط کشیدم نسبت به این، نسبت به دخول در نماز بود. نسبت به دخول نمازی که حالا قسمت بالایی باشد، پایینی باشد، هر دو باشد اینها دخالت ندارد، صرف الوجود است و این صرف الوجود حالا ولو کلی قسم ثالث هم باشد دخالتی در این بحث ندارد. بنابراین ما در واقع باید این مطلب را ببینیم که آیا حکم مربوط به صرف الوجود شیء است؟ یا مطلق الوجود شیء است؟ و آن مطلق الوجود هم آن قیدی که مورد نظر ما هست، حکم با لحاظ آن قید متعدد می‌شود؟ یا با لحاظ آن قید متعدد نمی‌شود. اینها در این بحث مهم است. ولو به نظر عرف. ما نمی‌خواهیم بگوییم به نظر دقی. آن بحث این‌که حکم صرف الوجود است یا مطلق الوجود است آن چیز عقلی است، آن خیلی جنبۀ عرفی درش موضوعیت ندارد. ولی آن جایی که، آن قید آیا به نحو مطلق الوجودی هست یا به نحو صرف الوجودی هست اینها را باید، جایی که مطلق الوجود هم باشد آیا حکم به لحاظ یک قید خاصی که ما در نظر می‌گیریم مثل قید مکان آیا با توجه به تعدد مکان این شیء حکمش متعدد می‌شود؟ یا متعدد نمی‌شود؟ در مثال عبا عرض کردم قسمت بالای عبا و قسمت پایین عبا این دو فرد است، قطعاً دو فرد است. و حکم هم عرفاً هم، از هر جهتی در نظر بگیریم دو فرد است. اینها حکم متعدد دارند و احکام متعدد دارند. ولی نسبت به لزوم غَسْل که ما در نظر بگیریم اینها به هر حال، فرض کنید اگر لزوم غَسْل را، حالا البته در مورد نماز هم ممکن است ما بگوییم که به نحو صرف الوجودی نیست. به این معنا که ما نجاست را باید کمتر کنیم. یعنی یک بحث این هست که اگر کسی گفتش که با لباس نجس شخص نجاست هر نجاستی یک مانعیت دارد. بنابراین اگر دو تا نجاست در بدن هست من می‌توانم یک نجاستش را برطرف کنم باید یک نجاستش را برطرف کنم. اگر اینجوری باشد این به نحو مطلق الوجود ملاحظه شده. اگر نه اصل نجاست مانع است. کم و زیادش دخالت ندارد این می‌شود به نحو صرف الوجود. این بحث‌ها دخالت دارد در این بحث که ما ببینیم به چه نحو باید این را ملاحظه کنیم.

شاگرد: ممکن است در بعضی احکام

استاد: صرف الوجود باشد، مطلق الوجود. آنها احکام با همدیگر می‌تواند فرق داشته باشد، بله. خب حالا این را داشته باشید. حالا بیاییم در این بحث، بحث گذشت، می‌خواهم بگویم که در مورد. حالا یک نکته‌ای فقط بگویم. در مورد زمان جایی که یک شیء زمانش متعدد می‌شود زمان به نحو صرف الوجودی تصویر نمی‌شود. چون ما نحن فیه فرض این هست که مثلاً این را در نظر بگیرید، زمان در مورد صرف الوجود تصویر ندارد، چون اگر صرف الوجود زمان موضوع حکم باشد آن همان زمان سابق که ما یقین داریم حکم باهاش ثابت شده دیگر. زمان لاحق باشد یا نباشد حکم دخالت ندارد در حکم.

شاگرد: بقای صرف الوجود اصلاً

استاد: نه نه، نه. حالا آن را صحبت می‌کنم صبر کنید. این‌که حکم مال صرف الوجود باشد، حکم مال صرف الوجود نسبت به زمان. این صرف الوجودی که ما داریم می‌سنجیم نسبت به زمان است. یعنی صرف الوجود روزیت، جزء الروز. یعنی صرف الوجود. یک موقعی مطلق الوجود، یعنی هر زمان یک اثر دارد. ساعت اوّل یک اثر دارد، ساعت دوم یک اثر دارد، ساعت سوم یک اثر دارد. یک موقعی نه، صرف الوجود اثر مال صرف الوجود با توجه به زمان است. اگر صرف الوجود با توجه به زمان باشد خب آن زمان متیقنه دیگر حکم ثابت شده دیگر. زمان دوم باشد یا نباشد دخالت ندارد دیگر. به این شکل بحث را نمی‌توانیم دنبال کنیم. به یک شکل دیگر است حالا من فردا در موردش صحبت می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان